

از زبان



بچه‌های ایل

● در سفر تحقیقاتی به منطقه ایل روزی را با بچه‌های عشایر گذرانیدیم و قول و قرار دادیم که بچه‌ها برای ما از ایل بنویسند، از قصه‌هایی که شنیده‌اند، از مراسم خاص ایل خودشان، فردای آن روز انبوهی کاغذ نوشته به دست ما دادند، همه نوشته‌ها را خواندیم، هر کدام چیزی نوشته بودند، یکی قصه نوشته بود، یکی شعر، دیگری بازی‌های محلی ...

قصه‌ها را گذاشتیم به وقت یک بررسی کلی، چرا که بعضی از قصه‌ها از کتاب‌های رایج مدرسه‌اشان بود، بعضی گنگ و در کل ربطی به قصه‌های فرهنگ قشقایی نداشت، از میان نوشته‌ها چندتایی را بی هیچ دخل و تصرفی در این شماره می‌آوریم. بی‌گمان نوشتن آنها قابل ستایش است، ساده، روان، بی‌پیرایه و صمیمی، این‌گونه گردآوری را ادامه می‌دهیم و در آینده فصل عمده‌تری را اختصاص به این نوع برخورد و شناخت خواهیم سپرد.

بالاخره بیشتر غذای عشایر از موادی است که در محل یافت می‌شود و متداول‌ترین غذای آنهایی که پول دارند آبگوشت است و چیزی از فلز بنام سیخ درست می‌کنند و گوشت را تکه تکه کرده به سیخ می‌زنند و روی آتش قرار می‌دهند.

عشایر فقیر معمولاً از بوی این غذا لذت می‌برند بعد یک‌نوع خوراک و خوردنی دیگر که چگونگی تهیه آنرا برایتان توضیح می‌دهم - هر منزل چاله‌ای بنام تنور برای پختن نان دارد که بیش از همه در نقاط عشایر رایج است. نان را از آرد گندم درست می‌کنند. طرز پختن نان معمولی که آرد را خمیر کرده به شکل "مچه" در می‌آورند که به اندازه‌ی یک نان است، مستی آرد روی مچه می‌ریزند و بعد با تیر آن را پهن کرده روی تابه می‌گذارند یک طرف نان که پخت با "نالوار یکن" که چوب یا فلز پهنی است طرف دیگر نان را که نپخته است روی تابه می‌گذارند. طرز خوردن غذا در مهمانی اینطور است، قبل از آوردن غذا پیش خدمتی با آفتابه ولگن می‌آید دور می‌زند، عشایر دست‌پارامی‌شویند،

زندگی ما عشایر ایل قشقایی

● "اولا" عشایر ما در کوه‌ها و تپه‌ها زندگی می‌کنند و همیشه سعی دارند حیوانات خود را به چراگاه‌های سرسبز و لخرم برسانند. وضع زندگی از اول تا آخر برای شما دوستان گرامی بیان می‌کنم. "اولا" از چادر صحبت می‌کنم که وسیله‌ای است که بیشتر عشایر کوچ نشین از موی بز بدست زنان عشایر بافته می‌شود، بعد از خوراک برایتان صحبت می‌کنم، آنهایی که خیلی فقیرند، نان خالی می‌خورند و آنهایی که فقیرند یعنی خیلی آنچنان فقیر نیستند نان و پیاز و همین طور سلسله مراتب نان، سبزی و لبنیات است،

گاهی صابون هست و گاهی هم صابون نیست. روی زمین می‌نشینند و غذا می‌خورند، غذا را با دست می‌خورند بعد چند نفر سینی می‌آورند، سینی هم مسی است و برنج را در آن می‌گذارند و اگر خورشی هم باشد در کاسه‌ای پهلوی سینی می‌گذارند. مدعوین هر چند نفر که باشند سه یا چهار نفرشان بستگی به کوچکی و بزرگی سینی دارد دور سینی جمع می‌شوند، ضمن اینکه حاضرین مشغول هستند چند نفر لیوان آب یا دوغ بدست، سرپا ایستاده‌اند، ممکن است تعداد سینی‌ها بقدر کافی نباشد در این صورت بقیه منتظر سری اول هستند که وقتی سیر شدند باقیمانده‌اش به دسته بعدی برسد. بعد از خوراک از پوشاک صحبت به میان می‌آورم. زنان دامنی بپادارند که بسیار گشاد است صدها چین دارد و در حاشیه آن از نوار سیاه یا سفید استفاده می‌کنند روی دامن پیراهن بلندی می‌پوشند که چندان گشاد نیست. پوشاک مردان بیشتر شلوار است و زیر شلواری هم ندارند به اصطلاح هر چه دردسترس آنان قرار می‌گیرد می‌پوشند اما پوشاک بچه‌ها:

بچه‌ها پابرهنه هستند و فقط یک پیراهن تنشان هست، تا به سن هفت سالگی برسند و لباس بپوشند.

دوختن لباس:

هر زن باید لباس خود و افراد خانواده را بدوزد و از نه سالگی ببعد دخترها خودشان لباسشان را می‌شویند و می‌دوزند. حمام:

زن‌ها سرشان را با دوغ و آب داغ مخلوط کرده به سر می‌مالند و پس از شستن قدری روغن حیوانی به آن می‌مالند تا موها خوب نرم شود. مردها شستن بدنشان عین زن‌هاست یعنی بدنشان را با پودر رختشویی و صابون می‌شویند. مردها شستن سرشان با زن‌ها تفاوت دارد با پودر رختشویی، صابون، تخم مرغ... سر می‌شویند و آب نیم گرم بکار می‌برند. صنعت:

صنعت در عشایر توسعه فراوانی دارد آنها قالیچه و قالی و "گبه" می‌بافند "گبه" مثل قالیچه است ولی کرکش بیشتر است. اشیاء زیر در چادرها یافت می‌شود:

دیزی - سه پایه - سینی - طاس

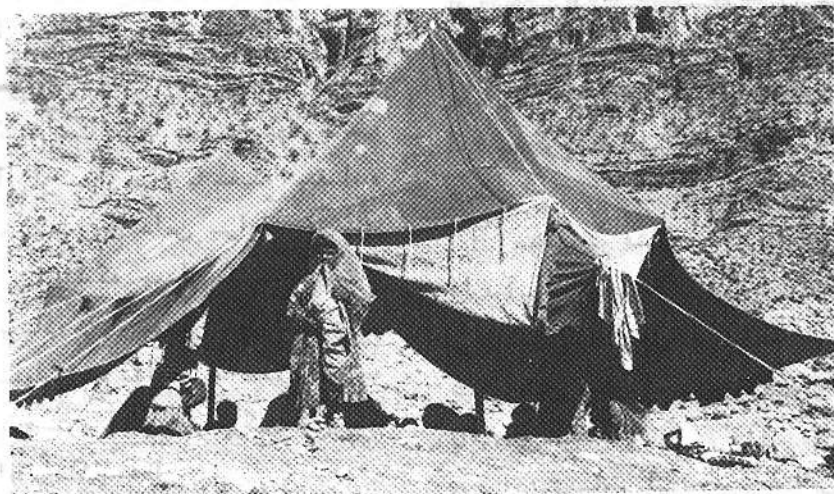
(جام) - تابه - طشت - آفتابه - لگن - تله موش.

بمانند.

چوب بازی :

چوب بازی در مواقع عروسی و جشن‌ها انجام می‌گیرد. طبال طبل می‌زند - شیپورچی آهنگ می‌نوازد. همراه آهنگ رقص پاها است که گرم می‌شوند. آنکس که چوب به پایهای حریف فرود آورد قبل از اینکه حریف جا خالی کند، اگر چوب به پای حریف آمد چوب بلند را تصاحب می‌شود و بازی همچنان ادامه می‌یابد، بازی گاهی خیلی زیبا می‌شود، زنها دور میدان صف می‌کشند و "کل" می‌زنند. عزاداری :

مردها پشت جنازه دست‌ها را زیر



بغل می‌زنند و سرشان را به زیر می‌اندازند گویی سردشان شده است، اگر مرده از طبقات پائین باشد گریه و زاری بسیار است، ولی افسوس که به زودی از یادها خواهد رفت. هم‌مایل برای پذیرفتن غم و اندوه آمادگی دارند. عشایر هیچوقت شبانه مرده را دفن نمی‌کنند شاید به دلیل این است که شب با مرده‌ها قهر نیست، آشتی است. اگر مرده از خوانین باشد، گریه کم است اما عزاداری مفصل است. اولین روز عزایس از دفن کردن مرده عده‌ای برای رفتن سر قبر و خواندن فاتحه دسته جمعی حرکت می‌کنند، تا یک هفته عزاداری با طبل و سنج همراه است، پس از سر آمدن این مدت باید هر هفته

برای خواندن فاتحه بروند تا عید بیاید، آن وقت لباس سیاه را عوض می‌کنند لباس دیگری می‌پوشند تا شاید غم از دلشان برود تا شاید فراموش کنند.

چله بدر

● وقتی که عشایر قشقایی هنگام تابستان از سرحد چون هوا کم‌کم رو به سردی می‌گذارد به طرف گرمسیر راه می‌افتند بعضی از طوایف قشقایی تا حدود ۲ الی سه ماه با شتر و الاغ و قاطر برای رساندن گوسفندها به چرا پیاده می‌روند تا به گرمسیرشان برسند، آنها وقتی به گرمسیرشان یعنی محل سکونت خودشان رسیدند تا اواسط

مگه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پائیز که هوا مناسب است به چندین جا تغییر مکان می‌دهند، و موقع باران یعنی زمستان آنها به یک محل بخصوص که بتوانند هنگام باران گوسفندها را در امان بگذارند می‌روند. هنگامی که باران می‌سارد چادرهای سیاه مخروطی شکل قشقای‌ها در یک مکان بر پا می‌شود. وقتی ۴۵ زمستان می‌شود آنها می‌گویند هوا به اندازه یک نفس عمیق گاه گرم می‌شود. در اواخر زمستان یعنی در اسفند ماه و روزهای نزدیک به عید نوروز آنها برای اینکه از گرمسیرشان بطرف سرحد شروع به کوچ کردن بکنند، چون هوا گرم شده است نوعی علف خاردار که اکثریت علف‌های گرمسیری را تشکیل می‌دهد، می‌روید. اسم این علف "بهم" است، که گوسفند وقتی می‌خورد اذیت می‌شود، آنها برای اینکه از شک خودشان که بطرف سرحد می‌روند بیرون آیند یک تغییر مکان کوچک می‌دهند در این تغییر مکان ۲ تکه درخت خشک بفاصله ۷ الی ۸ متر کنار هم قرار می‌دهند و آنها را آتش می‌زنند.

بچه‌های ایل یک تکه آهن که اغلب از سر دیگها هست بدست

می‌گیرند دور آتش بهم می‌زنند و گوسفندها را از میان این آتش می‌گذرانند و با صدای بلند می‌خوانند چله بدر، چله بدر.

زنهای ایل هم مقداری آب در یک ظرف می‌ریزند و آنرا روی چوپان و گوسفندان می‌ریزند. گوسفندها با اشتیاق از آتش می‌پرند و چوپان‌ها به هوا می‌پرند و می‌خوانند.

شصتم نشستم - هفتادم کلک وردادم - هشتادم، پشت به زینی نهادم.

آنگاه پس از آنکه کوچ کوچک انجام می‌گیرد کوچ اصلی شروع می‌شود و به سوی سرحد روانه می‌شوند.

گذر از رودخانه

● موقعی که عشایر قشقای می‌خواهند از یک رودخانه عبور کنند یک روز را مشخص کرده و در روزهای پیش آن همه اهالی خبردار می‌شوند که به همدیگر کمک کنند. اول از همه وسائل خانه را بار شتر، قاطر، اسب و دیگر حیوانات کرده و چند نفر کمی پائین تر آجائی که می‌خواهند عبور کنند یعنی "گذار" در داخل روخانه می‌ایستند. سپس حیوانات را براه

می‌اندازند، چند نفر در پشت سر حیوانات به آب می‌زنند اگر احتمالاً یکی از حیوانات در داخل آب افتاد همه به کمک یکدیگر او را از داخل آب بیرون می‌کشند، بعد از آنکه خانه‌ها - ایشان را عبور دادند، افراد خانواده را یعنی زن‌ها و بچه‌ها را که قوی نیستند عبور می‌دهند. آن وقت عشایر گله‌ها را دسته به دسته بدنبال یکدیگر در کنار رودخانه جمع می‌کنند و به کمک یک حیوان که بیشتر به جلو گله می‌افتد به آب می‌اندازند. گله‌ها عموماً به صورت شناور در آب و به‌طور افقی عبور می‌کنند، اگر یکی از حیوانات را آب ببرد، پائین رودخانه عده‌ای ایستاده‌اند که او را بگیرند، حالا اگر "گذاری" در پائین رودخانه نبود که عده‌ای داخل آن بایستند، همیشه یک نفر که شناگر هست لخت می‌شود و به آب می‌زند و آن حیوان را می‌گیرد. به این طریق گله‌ها را از آب عبور می‌دهند. حیوانات کوچک یعنی کهره و بره که نمی‌توانند از آب عبور کنند معمولاً "عشایر آنها را دوه‌دو یا یکی یکی روی سر یا زیر بغل می‌گذارند و از آب عبور می‌دهند.

وقتی باران نیارد

● در ایل قشقای عشایر وقتی که باران نیارد رسمی دارند که باهم پیاده می‌کنند، این رسم به این قرار پیاده می‌شود که از دو یا سه خانوار که کنار هم هستند یک نفر را به عنوان "گوسه گلین" انتخاب می‌کنند و "ملکی" یا "گیوه" دو طرف صورتش می‌بندند، یک طرف چوبی که "سرکو" یا "دوبک" نامیده می‌شود و مخصوص کوبیدن برنج است به کمرش آویزان می‌کنند، زنگی به گردنش می‌اندازند، برایش از پشم گوسفند ریش می‌گذارند، مقداری هم آرد به سر و روی او می‌پاشند یک چوب بلند هم دستش می‌دهند. بعد بچه‌ها دور او جمع می‌شوند و یک شعر مخصوص می‌خوانند.

گوسه گلینم

شاخ زیرینم

باد آوردم

بارون آوردم

هیچی نمی‌خوام

شیرینی می‌خوام

بعد همراه او راه می‌افتند، چادر

به چادر سر می‌زنند، "گوسه گلین"

چوب را داخل اجاق هر چادر کرده و بعد شروع می‌کند به زیرورو کردن آتش اجاق. صاحب چادر به وحشت می‌افتد، التماس می‌کند و می‌گوید:

گوسه گلین

خانه خرابم نکن

چادرم را

هرچی بخوای بهت می‌دم

گوسه گلین در جواب می‌گوید:

تو به من آرد بده

شیرینی بده

روغن بده

من به تو بارون می‌دم

او هم مقداری آرد و روغن

و شیرینی به او می‌دهد و "گوسه گلین" راهش را می‌کشد و می‌رود بعد همانطور به چادر دیگری می‌رود، پنجاه تا صد چادر را که رفت دست آخر آردهای جمع شده را همراهان "گوسه گلین" خمیر کرده و داخل خمیر یک دانبرگ می‌اندازند و آنرا بشکل دایره درآورده و بصورت "تاپو" می‌بزند و به افرادی که دور و بر "گوسه گلین"

هستند تعارف می‌کنند، بعد مواظب هستند ببینند ریگ از دهان چه کسی در می‌آید، باید حقیقت را گفت، آنکس که ریگ از دهانش بیرون آمد می‌خوابانند و "گوسه گلین" با چوب او را می‌زند بعد عشایر میانجیگری می‌کنند و می‌گویند:

گوسه گلین

او را نزن

قول می‌دهیم

اگر بشه

بارون بیاد

و بعد همان کسی که ریگ از دهانش بیرون آمده رو به طرف آسمان می‌کند و می‌گوید:

خدا یا آبروی مرا نبر

بگو ابر بشه بارون بیاد

و بحمداله همیشه خدا بعد از این مراسم باران می‌دهد.

عروسی در ایل ...

● در ایل قشقای معمولاً همه باهم آشنا هستند، هیچکس غریبه نیست، یعنی کسی از کسی رونمی‌گیرد، اما وقتی فامیلی برای خواستگاری دختری رفت دیگر آن پسر و دختر نباید همدیگر را

را همراه خود می‌برند تا بدوزند، معمولاً هر چه از پارچه‌ها باقی ماند برای مصرف کیسه توتون، کیسه پول استفاده می‌کنند که هنگام عروسی به مهمان‌ها هدیه کنند، چند روز بعد آنها که پارچه‌ها را برده‌اند دوخته برمی‌گردانند، بعد موقع عروسی معین می‌شود، در ایل عروسی کمتر از سه روز نیست، بیشتر هست، مثلاً "حتی تا سه هفته رایج نیست، همه می‌دانند که باید شرکت کنند فقط اشخاص مسن و محترم دعوت می‌شوند، این کار بر عهده برادر و خواهر داماد است، اگر نداشت وظیفه پسرعمو و دخترعمو است، معمولاً آنکس که می‌رود دعوت کند هدایای خوبی می‌گیرد یا سکه، یا پول و یا دستمال.

روز عروسی بر سر چادر داماد یک دستمال قرمز آویزان می‌کنند تا مشخص باشد، وقتی خانوار عروس می‌خواهند وارد خانوار داماد می‌شوند قبلاً تیراندازی می‌کنند، خانوار داماد هم با تیراندازی جواب آنها را می‌دهند برای آوردن عروس فامیل داماد به منزل عروس می‌روند، معمولاً یک روز می‌مانند، ساز و نقاره می‌زنند، عروس نباید شرکت

ببینند، باید از هم دوری بکنند. برای خواستگاری معمولاً ریش سفید طایفه باید همراه خانواده داماد باشد او باید حرف بزند. فامیل عروس وقت خواستگاری نباید زیاد خوشحال باشند، همیشه باید خودشان را غمگین نشان بدهند. یعنی ما ناراضی هستیم، ما از دست دخترمان عاجز نیستیم، خوشحال نیستیم که از خانه ما می‌رود، به همین سبب بار اول و دوم خواستگاری "نه" می‌گویند باید تکرار بشود تا راضی شوند. در ایل قشقای مهریه مهم نیست، اما "باشلق" مهم است، خیلی هم سنگین است. معمولاً جوانی که زن می‌برد ثروت ندارد، همه مخارج را باید پدرش قبول کند. بعد از اینکه توافق شد به نزدیک‌ترین شهر سرحد یا گرمسیر می‌روند، قند و پارچه و شیرینی می‌خرند.

موقع بریدن لباس عروس هیچوقت نباید عروس حاضر باشد، باید بگویند قدش اندازه فلانی است، بعد "کل" می‌زنند. "کل" صدائی است که با دست و دهان در می‌آورند. زنهایی که در مراسم بریدن لباس عروس حاضر هستند، هر کدام پارچه‌ای

داشته باشد بعد یک چادر سفید روی سر عروس می‌اندازند، پیراهن عروس حتماً باید از خانه پدرش باشد، پیراهنی که به تن او می‌کنند یقه‌اش را نمی‌دوزند، یعنی اینکه عروس آنقدر پیراهن دارد که وقت دوختن نداشته است. دختر از قبل، فکر بافتن یک جل را کرده، این جل با نقش طاووس بافته می‌شود، جل را روی اسب می‌اندازند، در همین موقع برادر کوچک با پسر عموی عروس یک سفره سفید که داخل آن پنیر، نان یک‌سکه، و تخم مرغ است به کمر عروس می‌بندد به حساب اینکه عروس روزی خودش را از خانه پدرش برده، بعد او را سه بار دور اجاق پدرش می‌گردانند. بعد او را سوار اسب می‌کنند، در این موقع پدر و برادر عروس اصلاً شادی نمی‌کنند، خوب نیست آنها خوشحال باشند. عروس سوار اسب که شد برای اینکه بچه اولش پسر باشد. پسر بچه‌ای کوچک پشت سر او سوار اسب می‌کنند و بعد یک نفر دهانه اسب را می‌گیرد و با ساز و آواز به طرف منزل داماد حرکت می‌کنند. چادر عروس و داماد باید سفید باشد، اگر هم نبود با گلیم و جاجیم آنرا

مشخص می‌کنند. وقتی عروس نزدیک چادر شد داماد به استقبال می‌رود سببی به طرف او پرت می‌کند، معنی این کار او خوشحالی از دیدن عروس است. عروس قبل از آنکه وارد چادر شود تابه و وسائل نان پزی از روی سر او به بیرون پرت می‌کنند. وقت شب بزرگترها دست عروس و داماد را در دست یگدیگر می‌گذارند.

بعد از سه روز که عروسی تمام شد می‌گویند حالا عروس از فامیل شد، او را به چادر خودشان می‌برند معمولاً یک کیسه آرد و یا پول را جلوی روی عروس می‌گذارند که دستش را در آن



فرو کند تا همیشه روزی داشته باشد. بعد از یک یا دو ماه موقع پاگشا می‌رسد، عروس را به خانه پدرش می‌برند آنجا مقداری از "باشلق" را که پدر عروس از داماد گرفته بود به عروس پس می‌دهند.

در همین مدت عقد نامه را هم می‌نویسند، بعد آنرا می‌دهند به یک نفر که در شهر به یک "آقا" بسپارد تا پیش مهر بزند.

عشایر که به عروسی می‌روند فقط گوسفند و هیزم می‌برند، هیچکس نباید چیز دیگری ببرد. شاید که دیگران نداشته باشند و آن وقت خجالت

بکشند در عروسی شرکت کنند.

نوروز در میان ایل

● موقعی که روزها و فصلها و ماهها پشت سرهم به مسافرت می‌روند، در یک موقع نوبت آمدن بهار می‌آید، آن روز در همه جا غیر از هلپله و شادی چیز دیگری نیست، به آن روز نوروز گویند. رسم عشایر قشقایی در این روز مقدس چنین است. بر روی چادرهایی که از موی بزها بافته شده. پارچه‌ها و چیزهای رنگارنگ بر طناب‌های چادرها آویزان می‌کنند و با بغل کردن بره‌ها و کهره‌ها و رنگ کردن بره و کهره میش و قوچ و غیره این روز را به هم تبریک می‌گویند. در این روز موقعی که به کوهها و دشت‌ها و ریگ‌های گوناگون طبیعت نگاه کنی مثل این است که همه به استقبال نوروز رفته‌اند. رسم است که عشایر شب قبل از آمدن نوروز بره‌ها را رنگ می‌زنند و صبح موقعی که نیزه‌های طراوت انگیز خورشید به زمین فرود می‌آید آنها شادی‌کنان به دیدن هم می‌روند و سال نو را تبریک می‌گویند و بعد باز هم روزها و فصل‌ها و ماه‌ها از نو از سفر برمی‌گردند.

